مفاوضات - تعلّق حقّ بخلق بچه نحو است

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



### تعلّق حقّ بخلق بچه نحو است ؟ – مفاوضات - اثر حضرت عبدالبهاء – بر اساس نسخه طبع سنهء ١٩٠٨ م

سؤال

تعلّق حقّ بخلق يعنی واجب تعالی بسائر کائنات بچه نحو است ؟

جواب

تعلّق حقّ بخلق تعلّق موجد است بموجود تعلّق آفتابست باجسام مظلمه از ممکنات و تعلّق صانع است بمصنوعات . آفتاب در حيّز ذاتش مقدّس از اجسام مستنيره است بلکه نور آفتاب نيز در حدّ ذاتش مقدّس و مستغنی از کره ارض است . هر چند کره ارض در تحت تربيت آفتابست و مستفيض از انوار او ولی آفتاب و شعاع مقدّس از آن اگر آفتاب نبود کره ارض و جميع موجودات ارضيّه مشهود نميشد . قيام خلق بحقّ قيام صدور است يعنی خلق از حقّ صادر شده است نه ظاهر تعلّق صدور دارد نه تعلّق ظهور . انوار آفتاب از آفتاب صدور يافته نه ظهور يافته تجلّی صدوری چون تجلّی شعاع از نيّر آفاق است يعنی ذات مقدّس شمس حقيقت تجزّی نيابد و برتبه خلق تنزّل ننمايد چنانکه قرص شمس را تجزّی و تنزّل بکره ارض نه بلکه شعاع آفتاب که فيض است از آفتاب صادر و اجسام مظلمه را روشن نمايد . و امّا تجلّی ظهوری ظهور افنان و اوراق و ازهار و اثمار از حبّه است زيرا حبّه بذاته افنان و اثمار گردد حقيقتش تنزّل در شاخ و برگ و ميوه نمايد . و اين تجلّی ظهوری در حقّ باری تعالی نقص صرف و ممتنع و مستحيل است زيرا لازم آيد که قدم محض بصفت حدوث متّصف گردد و غنای صرف فقر محض شود و حقيقت وجود عدم گردد و اين محالست لهذا جميع کائنات از حقّ صدور يافته است . يعنی ما يتحقّق به الاشياء حقّ است و ممکنات باو وجود يافته است . و اوّل صادر از حقّ آن حقيقت کلّيّه که باصطلاح فلاسفه سلف عقل اوّل نامند و باصطلاح اهل بها مشيّت اوّليّه نامند و اين صدور من حيث الفعل در عالم حقّ بامکنه و زمان محدود نه لا اوّل و لا آخر له است اوّل و آخر بالنّسبه بحقّ يکسانست و قدم حقّ قدم ذاتی و زمانی و حدوث امکان حدوث ذاتيست نه زمانی چنانکه از پيش روزی در سر ناهار بيان شد و لا اوّليّت عقل اوّل شريک حقّ در قدم نگردد چه که وجود حقيقت کلّيّه بالنّسبه بوجود حقّ از اعدام است حکم وجود ندارد تا شريک و مثيل او در قدم گردد و بيان اين مسأله از پيش گذشت . امّا وجود اشيا حياتش عبارت از ترکيب است و مماتش عبارت از تحليل امّا مادّه و عناصر کلّيّه محو و معدوم صرف نگردد بلکه انعدام عبارت از انقلابست مثلاً انسان چون معدوم شود خاک گردد امّا عدم صرف نشود باز وجود خاکی دارد ولی انقلاب حاصل و بر آن ترکيب تحليل عارض بهمچنين است انعدام سائر موجودات زيرا وجود عدم محض نگردد و عدم محض وجود نيابد .